

زیبایی انسان شیوایی گفتارش است. حضرت پیامبر خدا درود و سلام خدا بر او خواندند باد

قطعاً زبان عربی زبان قرآن، احادیث و دعاهاست. شاعران ایرانی از آن ها استفاده کرده اند و بعضی از آن ها ابیاتی آمیخته به عربی و فارسی سروده اند و آن ها را "ملمع" نامیده اند. بسیاری از شاعران ایرانی ملمعات دارند، از جمله ی آن ها جناب حافظ شیرازی، جناب سعدی شیرازی و جناب جلال الدین مشهور به مولوی.

[شُعراء: اسم فاعل (مفردش شاعر)، مَمزوجة: اسم مفعول، مَلْمَع: اسم مفعول، حافظ: اسم فاعل، مَعروف: اسم مفعول]

ملمع جناب حافظ شیرازی لسان الغیب (زبان نهان) :

- إني رأيتُ دهرًا من هجرِك القِيامة (القيامة). : قطعاً من روزگار را از جدایی تو قیامت دیدم.

[ رأيتُ: فعل و فاعلش تُو، دهرًا: مفعول اول، من هَجَر: جارومجرور، ك: مضاف إليه، القِيامة: مفعول دوم]

\*فعل رأی دومعنی دارد: ۱. دیدن با چشم ظاهر؛ ۲. دیدن با چشم دل، متوجه شدن، فهمیدن. اگر به معنی اول باشد، یک مفعول می خواهد و اگر به معنی دوم باشد، دو مفعول می خواهد؛ مثل این جمله.

- ليست دُموع عيني هذي لنا العَلامة (العَلامة)؟ : آیا این اشک های چشمم برای ما نشانه نیست؟

[ عين: مضاف إليه، ي: مضاف إليه، لنا : جارومجرور]

- مَنْ جَرَّبَ الْمُجَرَّبَ (الْمُجَرَّبَ) حَلَّتْ بِهِ النَّدَامَةُ (النَّدَامَةُ). : هرکس آزموده شده (مسأله ای را که دیگران تجربه اش کرده اند) را بیازماید (آزمود)، پشیمانی براو فرود می آید (فرود آمد).

[ جَرَّبَ: فعل، الْمُجَرَّبَ: مفعول، حَلَّتْ: فعل، به: جارومجرور، النَّدَامَةُ: فاعل حَلَّتْ ] کلمه ی "مُجَرَّبَ" اسم مفعول است.

- فِي بَعْدِهَا عَذَابٌ، فِي قُرْبِهَا السَّلَامَةُ (السَّلَامَةُ). : دردوری او عذاب و سختی و در نزدیکیش سلامتی است.

[في بُعد: جارومجرور، ها: مضاف إليه، في قُرْب: جارومجرور، ها: مضاف إليه]

- وَاللَّهِ مَا رَأَيْنَا حُبًّا بِإِلْمَامَةٍ (بِإِلْمَامَةٍ). : به خدا قسم عشقی را بدون سرزنش ندیدیم.

[والله: جارومجرور (واو قسم)، ما رأينا: فعل و فاعل آن نا، حُبًّا: مفعول، بِإِلْمَامَةٍ : جارومجرور]

- حَتَّى يَذُوقَ مِنْهُ كَأْسًا مِنَ الْكِرَامَةِ (الْكَرَامَةِ). : تا جامی از بزرگواری از آن بچشد.

[حتى يذوق: فعل، منه: جارومجرور، كأسًا: مفعول، من الكرامة: جارومجرور]

ملمع جناب سعدی شیرازی :

- سَلِّ الْمَصْنَعِ رَكْبًا تَهِيمٌ فِي الْفَلَوَاتِ . : ازانبارهای آب درباره ی سوارانی که در بیابان ها تشنه اند پیرس.

[سل: فعل امر، المصانع:مفعول، تَهَيِّمُ: فعل، في الفلوات: جارومجرور]

- وإن هَجَرْتَ سَوَاءَ عَشِيَّتِي وَغَدَائِي. :اگر(ازمن) جداشوی ، شب و روزم مساویست(یکسان می شود).

[هَجَرْتَ: فعل و فاعلش تَ، سَوَاءَ:مبتدا، عَشِيَّةٌ:خبرازنوع اسم، ي:مضاف إليه، ي:مضاف إليه]

- مَضَى الزَّمانَ وَ قَلْبِي يَقُولُ إِنَّكَ آتِي. : روزگارگذشت و قلبم می گوید قطعاً تو درحال آمدن هستی.

[مَضَى: فعل، الزَّمانَ: فاعل، قَلْبِ: مبتدا، ي:مضاف إليه، يَقُولُ: خبرازنوع فعل، كَ:مبتدا، آتِي:خبرازنوع اسم]

\*آتِي: اسم است، نه فعل. آتِي: اسم فاعل بروزن "فاعل"

- وَ قَد تَفَتَّشْتُ عَيْنَ الحَيَاةِ فِي الظُّلُمَاتِ . : گاهی چشمه ی زندگی در تاریکی ها جست و جو می شود.

[ تَفَتَّشْتُ: فعل مجهول، عَيْنَ: نائب فاعل، الحَيَاةِ: مضاف إليه، فِي الظُّلُمَاتِ: جارو مجرور]

\*قد+ماضی: ماضی نقلی فارسی(قدگتَبَ: نوشته است)/ قد+مضارع= شاید، ممکن است، احتمالاً ..+مضارع التزامی؛ گاهی+مضارع اخباری

(قدیکتَبُ: شاید بنویسد، گاهی می نویسد)

- فَكَمْ مُرَّرُ عَيْشِي وَ أَنْتَ حَامِلُ شَهْدِي! : تو که در بردارنده ی عسل هستی چقدر زندگی را تلخ می کنی!

[مُرَّرُ: فعل، عَيْشِي: مفعول، ي:مضاف إليه، أَنْتَ: مبتدا، حَامِلُ: خبرازنوع اسم، شَهْدِي: مضاف إليه / حَامِلُ: اسم فاعل]

- وَجَدْتَ رَائِحَةَ الوُدِّ إِنْ شَمَمْتَ رُفَاتِي. : اگر استخوان پوسیده ام(خاک قبرم) را بویی، بوی عشق می یابی.

[وَجَدْتَ: فعل و فاعلش تَ، رَائِحَةَ:مفعول، الوُدِّ: مضاف إليه، شَمَمْتَ: فعل و فاعلش تَ، رُفَاتِي: مفعول: ي: مضاف إليه]

- وَصَفْتُ كُلَّ مَلِيحٍ كَمَا تُحِبُّ وَتَرْضَى. : هر شخص باهمی راهمان طور که تو دوست داری و خوشنود می شوی، وصف(توصیف) کردم.

[وَصَفْتُ: فعل و فاعلش تَ، كُلَّ: مفعول، مَلِيحٍ: مضاف إليه، كَمَا: جارومجرور، تُحِبُّ: فعل، تَرْضَى: فعل]

- أَخَافُ مِنْكَ وَأَرْجُو وَأَسْتَعِيثُ وَ أَدْنُو. : از تو می ترسم و به تو امید دارم و(ازتو) کمک می خواهم و(به تو) نزدیک می شوم.

[أَخَافُ:فعل مضارع، مِنْكَ: جارومجرور، أَرْجُو:فعل مضارع، أَسْتَعِيثُ:فعل مضارع، أَدْنُو: فعل مضارع] صیغه ی این چهارفعل همگی اول شخص

مفرد است.

- أَحِبَّتِي هَجْرُونِي كَمَا تَشَاءُ عُدَاتِي. : دوستانم ازمن جدا شدند، همان طور که دشمنانم می خواستند.

[أَحِبَّةٌ:مبتدا، ي:مضاف إليه، هَجْرُوا:خبرازنوع فعل و فاعل آن واو، ن:وقایه، ي:مفعول، كَمَا: جارومجرور، تَشَاءُ:فعل، عُدَاةٌ: فاعل، ي:مضاف إليه]

- وَ إِنْ شَكَّوْتُ إِلَى الطَّيْرِ نُحْنُ فِي الوُكُنَاتِ . : اگر به پرندگان شکایت کنم، درلانه ها شیون و زاری می کنند.

[شَكَّوْتُ:فعل و فاعلش تَ، إِلَى الطَّيْرِ: جارومجرور، نُحْنُ: فعل ماضی و فاعلش نَ، فِي الوُكُنَاتِ: جارومجرور] \*نُحْنُ را با نُحْنُ(ضمیر) اشتباه

نگیریم.

## ص. ۱۰ | نکات واژه نامه:

- آتی، آت: آینده، درحال آمدن، اسم فاعل مجرد است. حروف اصلی: آ ت ی اُتی یَآتی. \*توجه: منظور از آینده، درحال آمدن است، نه مستقبل.
- استَعَاثَ: کمک خواست، باناله وزاری کمک خواست. حروف اصلی: ع و ث باب استفعال: استَعَاثَ يَسْتَعِيْثُ اسْتَعِيْثُ اسْتَعَاثَةً
- بَدِيْع: نو = جدید
- جَرَّبَ: آزمایش کرد، تجربه کرد، حروف اصلی: ج ر ب، باب تفعیل: جَرَّبَ يُجَرِّبُ جَرَّبَ تَجْرِيْبَةً
- حَلَّ: فرود آمد، حروف اصلی: ح ل ل ، ثلاثی مجرد: حَلَّ يَحِلُّ
- ذَاقَ: چشید، حروف اصلی: ذ و ق ، ثلاثی مجرد است: ذَاقَ يَذُوْقُ / باب إفعال: أَذَاقَ يُذِيْقُ أَذَقَ (چشانند)
- دَنَا: نزدیک شد = قَرَّبَ ؛ متضادٌ بَعَدَ، حروف اصلی: د ن و : دَنَا يَدْنُو
- رَجَا: امید داشت، حروف اصلی: ر ج و، رَجَا يَرْجُو، مصدر: رَجَاءٌ؛ متضادٌ يَيْئَسُ يَيْئَسُ، مصدر: يَأْسٌ
- رَضِيَ: راضی شد = سَخَطَ
- رَفَات: استخوان پوسیده، جمع: أُرْفَاتَةٌ \*توجه: رَفَاتٌ مفرد است.
- سَأَلَ: پرس، فعل امر از حروف اصلی س ع ل ، همان اسأَلَ است.
- شَاءَ: خواست، حروف اصلی: ش ي ء ، ثلاثی مجرد: شَاءَ يَشَاءُ
- شَكُوْتُ: شکایت کردم، \*چون بعد از اِنْ آمده می توانیم به صورت مضارع نیز ترجمه کنیم؛ حروف اصلی: ش ك و، ثلاثی مجرد است: شَكَا يَشْكُو
- شَمَّ: بوید، بوکشید؛ حروف اصلی: ش م م ، ثلاثی مجرد است: شَمَّ يَشُمُّ شَمَّ شَمِيْمٌ: بوی خوش
- عَجِيْنٌ: خمیر = مَمزُوج
- عُدَاةٌ: دشمنان، متجاوزان، جمع "عادی" ؛ أَعْدَاءٌ جمع عَدُوٌّ است.
- عَشِيَّةٌ: آغاز شب، از عِشَاءِ می آید. عِشَاءٌ: شب
- عُدَاةٌ: آغاز روز، متضادٌ عَشِيَّةٌ \*توجه: عُدَاةٌ با عُدَاةٌ اشتباه نشود.
- فَلَواتٌ: بیابان ها ، مفرد: فَلَاةٌ ؛ فَلَاةٌ = صَحراء فَلَواتٌ = صَحاري
- قَد تَفَتَّتْشُ: گاهی جُست و جو می شود، شاید جُست و جو بشود؛ \*نکته: هرگاه "قد" قبل از مضارع بیاید، به معنی "گاهی، شاید، ممکن است و .." ترجمه می شود و فعل به صورت مضارع التزامی
- قُرْبٌ: نزدیکی ، نزدیک بودن، متضادٌ بَعْدٌ (دوری)
- كَأْسٌ: جام، لیوان، کاسه، جمع: كُؤُوسٌ [مانندِ رَأْسٌ و رُؤُوسٌ]
- مَجْرَبٌ: آزموده، تجربه شده، اسم مفعول از باب تفعیل
- مَحامِدٌ: ستایش ها، حمدها، مفرد: مَحْمِدةٌ
- \* توجه: بَرُوزنٌ مَفَاعِلٌ است، اما نوعی مصدر است.
- مَرَّرَ: تلخ کرد؛ حروف اصلی: م ر ر ، ماضی باب تفعیل: مَرَّرَ يَمَرِّرُ مَرَّرَ مَرِّيرٌ // مَرَّ يَمَرُّ : گذر کردن
- مَصْنَعٌ: دراصل به معنی کارخانه ها است و این جا به معنی انبارهای آب در بیابان، مفرد: مَصْنَعٌ
- مَلِيْحٌ: باهمک، مَمکین؛ از مِلْحٌ (نمک) می آید.

- مَمزُوج: درآمیخته = عَجین

- نُحْن: شیون کردند، زاری کردند(از "نوحه" می آید.)، جمع مؤنث غائب (یا: سوم شخص جمع مؤنث) است: هُنَّ نُحْن .  
حروف اصلی: ن و ح ، ثلاثی مجرد است: نَاحَ یَنُوحُ نُحَّ

\*\*\* نکته: با "نَحْنُ" (ما) اشتباه نشود.

- وُدّ: عشق ، مصدر است.، وُدّ = عَشِقُ، مَحَبَّة حروف اصلی: و د د ، فعل این حروف اصلی: وُدّ یَوَدُّ = عَشِقَ یَعَشِقُ  
- وَصَفَ: وصف کرد، توصیف کرد، تعریف کرد

- وُكُنَات: لانه ها، جمع وُكُنَة است. وُكُنَات = أُعْشَاش ؛ وُكُنَة = عُشْ، وَكُرْ

- هَامَ: تشنه و سرگردان شد، حروف اصلی: ه ی م ، ثلاثی مجرد: هَامَ یَهیمُ

\*\* توجّه: تشنه شد نیست، سرگردان شد هم نیست .. بلکه: تشنه و سرگردان شد

\*\* توجّه: با هَامَ که مشدد است و به معنی مهمّ است، اشتباه نشود.

- هَجَرَ: جدایی گزید، جداشد، ثلاثی مجرد: هَجَرَ = تَرَكَ

## ص. ۱۰۵: درك مطلب:

۱. جناب حافظ و سعدی ملمعات زیبایی ندارند. اشتباه
۲. جناب حافظ ازدوری محبوبش روزگار را مانند قیامت می بیند. صحیح
۳. جناب حافظ راحتی را دردوری محبوبش می بیند و سختی را در نزدیک شدن به آن . اشتباه
۴. جناب سعدی شب و روز را از جدایی محبوبش مساوی می بیند. صحیح
۵. جناب سعدی گفت: "روزگار گذشت و قلبم می گوید قطعاً تو می آیی." اشتباه

## ص. ۱۰۶: التمرین الأول:

مطابق با حقیقت و واقعیت جمله ی صحیح و نادرست را مشخص کن:

۱. لیوان، شیشه ایست که از آن آب یا چای یا قهوه نوشیده می شود. صحیح
۲. خریدن سیم کارت از اداره ی مخابرات ممکن است. صحیح
۳. مردود همان کسی است که در امتحانات موفق نشد. صحیح
۴. شاخه های درختان در بهار نو و زیبا هستند. صحیح
۵. نان از خمیر ساخته می شود. صحیح

## ص. ۱۰۷: نکات متن درس:

- جمال: مبتدا، المرء: مضاف إليه، فصاحة: خبر (از نوع اسم)، لسان: مضاف إليه، ه: مضاف إليه

ص. ۱۰۸: - التلمیح: مضاف إليه، الفارسی: صفت

- العربیة: صفت، القرآن: مضاف إليه، أدعیة: جمع دُعاء، استفاد: فعل ماضی است که چون همراه با قد آمده، به صورت ماضی نقلی فارسی ترجمه می کنیم. الشعراء: فاعل، ایرانیون: صفت، سموا: فعل ماضی و فاعل آن واو ، ها: مفعول، لکثیر: جار و مجرور، منهم: جار و مجرور

-إني رأيتُ .. : رأيتُ: فعل ماضى و فاعل آن ت، دهرأ: مفعول اول، من هجر: جارومجرور، ك: مضاف إليه، القيامة : مفعول دوم

\*\*توجه: فعل رأى يرى دو معنى دارد: ۱. دیدن، ۲. گمان کردن و نظردادن و .. اگر به معنى "دیدن" باشد، یک مفعول می خواهد: رأيتُ شجرةً : درختی را دیدم. شجرة : مفعول؛ اما اگر به معنى "گمان کردن و خیال کردن و .." باشد، دو مفعولی می شود. رأيتُ الشجرةً سالمةً . دیدم که درخت سالم است(خیال کردم، به نظرم).

-هذي : همان هذه است که درمکالمات و گاهی اشعاربه این صورت گفته می شود.

-منظور : هذه الدُموع است. / دُموع: جمع دَمَع (با دماء که جمع دَم است، اشتباه نشود).

- عين: مضاف إليه، ي: مضاف إليه

- منظور از بیت سوم این است که باید از تجربه های دیگران استفاده کرد.

- في بُعد: جارومجرور، ها: مضاف إليه

-في قُرب: جارومجرور، ها: مضاف إليه

- حَتى يَذوقُ : تا بچشد(مضارع التزامی)

ص.۱۰۹:

- بیت سوم: يَقولُ إِنَّكَ آتِي : روى ترجمه دقت شود. إِنَّ: به درستی که، قطعاً و ..أَنَّ: که

- بیت پنجم: قد تُفْتَشُ: فعل مجهول و نائب فاعل آن عَيْن، الحياة: مضاف إليه

- بیت هفتم: اصلش به این صورت بوده: إن شَمَمَتَ رُفَاتِي وَجَدتَ رائحة الودِّ.

- بیت دهم: أحبة: مبتدا، ي: مضاف إليه، هَجَرُوا: خبرانواع فعل، ي: مفعول، كما: جارومجرور، تَشَاء: فعل مضارع، عُدَاة: فاعل، ي: مضاف إليه

والسلام

حقيقي